

بنیاد فرهنگی کهزاد



آریانی سرود

بنیاد فرهنگی کهزاد این پارچه شعر دیگر جاودانه استاد بزرگ را که 72 سال قبل در مجله آریانا به نشر رسیده به علاقه مندان ارجمند تقدیم میدارد.

استاد خلیل الله خلیلی

آریانی سرود

کاوه کواتا

استاد خلیل الله خلیلی

بنیاد فرهنگی کهزاد

که گیتی چو او شهریاری نژاد
فرازنده پرچم آریان
کند بیرق آریانی بلند
دلیران بخدی جوانان بلخ
بدامان البرز بالا شدند
خوشا جلوگاه غزالان او
وی اندر میان چون درخشنده ماه
همایون نظر آسمانی شکوه
برای شبانی تن آراسته
فرا تر ز سرچشمه ماه و مهر
نه بر سینه از جور گیتی نقار
نشستند و بز می بیار استند

ز باد بهاری چو زیبا صنم
چو باغ ارم نغز و پیراسته
چو نیلی پرندی بر او نقش خون
ز هر ذره منظری آشکار
بهاری فرح بخش پر انبساط

شبان دلاور شهنشاه شیر
نگاهی بامواج غرنده نهر
گهی چشم بر شهر جمشید داشت
سر پرده آسمان سای بلخ
پر افشان عقابی بود اندر هوا
بدان شهر مینو نمودی سلام
و ز آنجا عیان شد دو باز سپید
بشسته پر از چشمه آفتاب
ز خورشید اقبال تابنده تر
زمین زادگان آسمان پایگان

شهنشاه گیتی ستان کیقباد
برازنده تاج و تخت کیان
از آن پیش کان شاه فیروزمند
سپیده دمی با شبانان بلخ
ز مشکو روان سوی صحرا شدند
خوشا کوه البرز⁽¹⁾ و دامان او
شبانان به پیرامنش چون سپاه
ببازو چو آهن ببالا چو کوه
بفر شبانان نو خاسته
نظرگاه او بر فراز سپهر
نه بر دل ز رنج حوادث غبار
بدان طرفه آئین که میخواستند

طربگاه یاما و گلزار جم
ز هر نو گلی صورت آراسته
گل سرخ بر فرش فیروزه گون
زمین مشک خیز و فضا مشکبار
هوای خوش و روزگار نشاط

کواتای دانا قباد دلیر
نگاهی بصحرا نگاهی به شهر
گهی دیده بر روی خورشید داشت
درفش بلند و بناهای بلخ
ز جنبیدن پرچم از کاخها
در آن دم که آن شاه مینو خرام
صدائی شد از چرخ گردان پدید
برون گشته از ماورای سحاب
دو مرغ از ستاره فروزنده تر
فرشته همالان فلک سایگان

بچنگال بگرفته تاجی ز زر
 نهادند بر تارک شهریار
 قباد جوان در هراس اوفتاد
 دلش از تحیر طپیدن گرفت
 شبانی بدانجا ز پیران بلخ
 بایستاد با قامتی چون کمان
 که ای باده عیش در جام تو
 فرشته ز چرخت فرستاد تاج
 کنی پرچم آریانی بلند
 بعهده تو ای شاه نو خاسته
 جهان زنده گردد ز کردار تو
 چنان کن تو ای شاه آزدگان
 ستم بر ضعیفان برآزنده نیست
 ترا از شبانی شهی داده اند
 که بر مملکت پاسبانی کنی
 کنون بر شو ای تازه سروران
 فراز آر دستی که بیعت کنیم

بر او چتر سیمین کشیده ز پر
 خوش آن تاج مینو خوش آن تاجدار
 باندیشه بی قیاس اوفتاد
 عروقتش بیکسر جهیدن گرفت
 ز مردان و روشن ضمیران بلخ
 به پیرانه سر نزد شاه جوان
 ز جا شو که شد آسمان رام تو
 که بستانی از تاجداران خراج
 سر سرکشان را کشی در کمند
 شود ملک جم نغز و پیراسته
 ز آئین نیک و ز پندار تو
 که موری ز جورت نیابد زیان
 به ویژه⁽²⁾ شهان را که زبینه نیست
 از آن پایه این فرهی داده اند
 بر این گوسپندان شبانی کنی
 که بر پای تو سر نهند سروران
 نخستین به شه ما اطاعت کنیم

بیک دست شه بود دست شبان
 بدو گفت ای پیر فرخنده رأی
 مرا پند تو مایه هوش شد
 اگر یک سر مو بیارم زیان
 سر و افسرم طعمه مور باد
 گواه من این چرخ گردنده باد
 همان بلخ و آن کاخ های بلند
 مهین کوه البرز و بالای او

فرا دست دیگر سوی آسمان
 به گفتار نیکو مرا راهنمای
 سخنهایت آویزه گوش شد
 بخاک و کلاه و فر آریان
 ز نام آوران نام من دور باد
 همان ماه و خورشید تابنده باد
 همان رایت آریانی پرند
 مهین قله های فلک سای او

شبانان ز شادی بجوش آمدند
 نو آئین نوای سرودند باز
 ز دامان البرز تا تخت جم
 یکایک ستاده به پهلوی او
 نوای نی و آریانی سرود

ز پیمان شه در خروش آمدند
 که از سوز آن زهره آمد بناز
 شبانان بشاه جوان هم قدم
 همه بند بر برز و بازوی او
 فرشته ز چرخش رساندی درود

خلیل الله خلیلی

- 1- البرز سلسله کوهی است که از قرن ها به همین نام مشهور و در 30 کیلومتری جنوب بلخ افتاده است.
 - 2- این واژه را سخیفان خارجی میدانند. [ف. ک.]
- /مجله آریانا، شماره 3، سال دوم، اول ثور، 1322، کابل. نشر مجدد بنیاد فرهنگی کهزاد، می 2015/

